

مدرسه عالی دماوند (بنیاد فرهنگی ایران بت ئیل)

○ محمد قبادی

تاریخچه حضور مبلغان مسیحیت در ایران

پیشینه حضور مبلغان مسیحی در ایران را باید هم‌زمان با ظهور و حضور دین مسیح دانست. این مبلغان که گاه انفرادی و گاه در قالب هیأت‌های تبلیغی در جوامع مختلف ایران حاضر می‌شدند، در آغاز هدفی جز تبلیغ دین مسیح و اشاعه آن در میان یهودیان و جوامع مسیحی نداشتند و البته با گذشت زمان این هدف بیشتر با ارائه خدمات انسان دوستانه از جمله بهداشت و آموزش همراه بود، اما در سده‌های بعد و با تغییر بنیادی در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اروپا این وظیفه تا حد زیادی تغییر ماهیت داد و از مبلغان مذهبی، سفیرانی سیاسی ساخت که گاه چنان قدرت می‌یافتند که تأثیرگذار در امور داخلی کشور می‌شدند و به پشتوانه همان نیز در اسلام دست‌اندازی می‌کردند که البته با مقابله فکری - قلمی رهبران دینی (و گاه فراتر از آن از جانب مردم) مواجه می‌گردیدند.^۲

تا آغاز قرن ۱۶ میلادی کلیسای کاتولیک، نمایندگان از پاپ را در نقاط دور و نزدیک دنیا از جمله ایران، برای تبلیغ دین مسیح گسیل می‌داشت. اما با سربرآوردن مذهب پروتستان در نیمه قرن ۱۶ میلادی که اعتراضی بود از رجال دینی اروپا به مذهب کاتولیک، بخشی از امر تبلیغ بر عهده مبلغان پروتستان قرار گرفت. هر چند که کلیسای کاتولیک همچنان و بلکه با قدرت بیشتر به این امر می‌پرداخت.

کلیسای پروتستان در ایران

در میان مبلغان کلیسای پروتستان، انگلیس از اولین کشورهای پیشرو بود که از همان آغاز نیمه قرن ۱۶ میلادی کشیشانی پروتستان مذهب را به کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکایی روانه می‌کرد. این کشیشان که در یک نگاه مذهبی به کسب و کار (تجارت و بازرگانی) توجهی ویژه و خاص نشان می‌دادند موجبات شکوفایی و رشد اقتصادی و در پی آن سیاسی انگلیس و دیگر کشورهای پروتستان مذهب را فراهم کردند و این حرکت در دهه‌های پایانی قرن ۱۸ میلادی شدتی دو چندان یافت و توسعه‌طلبی و زیاده‌خواهی این کشورها را در سرزمین‌های محل تبلیغ از دیاد بخشید و به علاوه آنها را به کشورهای و سرزمین‌های جدیدتری سوق داد؛^۳ و در همین زمان ایران شاهد ورود و فعالیت هیأت‌های تبلیغی کلیسای پروتستان بود، که در کنار دو کلیسای کاتولیک و ارتدکس با فعالیت‌های گسترده خود توانسته بودند کلیساها یا در واقع زیرشاخه‌هایی برای خود ایجاد کنند و تحت لوای آن به حیات خود ادامه دهند.^۴

کلیسای پرسبیتی یا کلیسای انجیلی ایران یکی از همان کلیساها (یا زیرشاخه‌ها)ی کلیسای پروتستان است که رسماً با نام کلیسای پرسبیتی (مشایخی) آمریکا (PCUSA) فعالیت خود را در ایران آغاز کرد. مبلغان این شاخه از کلیسای پروتستان نه تنها در امر تبلیغ بلکه در عرصه سیاست نیز پیش قدم بودند؛ در واقع اینان اولین نمایندگان سیاسی، مذهبی و فرهنگی دولت ایالات متحده در ایران به شمار می‌رفتند، که فعالیتشان را در زمینه‌های دینی (انجیلی)، پزشکی و آموزشی پیش می‌بردند و البته در این میان بیشتر توجه این مبلغان را باید در تغییر مذهب مسلمانان جستجو کرد. آبراهام سیلسون وقتی درباره روابط سیاسی ایران و آمریکا صحبت می‌کند پس از اشاره به مطلب فوق می‌نویسد: «... فعالیت میسیونرهای کلیسای انگلیکن بیشتر متوجه منزه ساختن و اصلاح کلیسای نستوری‌ها بود، در حالی که پرسبیتین‌ها بر تغییر مذهب مسلمانان تأکید داشتند که این خود منجر به بروز برخوردهایی با مسئولان ایرانی می‌گردید. کشیش بنجامین از این وحشت داشت که تلاش برای تغییر مذهب مسلمانان، قتل عام همه خارجیها را به دنبال داشته باشد.»^۵

البته این نقل از سفرنامه بنجامین بیانگر این نکته است که نگاه مردم ایران به میسیونرها و نوع فعالیتشان چگونه بوده و گرنه، نه قتل عامی صورت گرفت و نه به آن مرحله رسید که احتمال چنین قتل عامی مطرح شود.

ولی آنچه در نوشته بنجامین مهم به نظر می‌رسد این است که «ایرانی‌ها به طور کلی از اقامت میسیونرهای مذهبی در ایران نفرت دارند و هرگونه ارتباط و تماس با آنها را تحریم می‌کنند، البته طبق قرارداد ایران و آمریکا میسیونرها می‌توانند در ایران اقامت کنند ولی با قرارداد که کارها درست نمی‌شود و قرارداد که جلوی احساسات مردم را نمی‌گیرد.»^۶



نشان کلیسای پرسبیتری

و از همین رو تبلیغ مسیحیت به طور مستقیم در جامعه مسلمان ایرانی در نظر بنجامین بسیار دشوار بوده و برای کشور متبوعش، آمریکا، مقرون به صرفه نبوده و لذا او فعالیت پزشکان مذهبی را برای این منظور که در واقع تبلیغی غیرمستقیم است می ستاید، با این حال او در نظر داشت تا با کمک سفارتخانه‌های کشورهای اروپایی اقدامات مشترکی برای آزاد گذاردن فعالیت مسیونرهای مذهبی انجام دهد.^۷

فعالیت مبلغین آمریکایی کلیسای پرسبیتری از ۱۸۲۹م/۲۰۸ش (حدود ۱۲۴۴ق) در ایران آغاز شد. یعنی زمانی که «هیأت مأموریت‌های خارجی آمریکا» دو کشیش به نام‌های الی اسمیت (Eli Smith) و تیموتی دوایت (Timothy

Dwight) را برای شناسایی مناطق شمال غربی ایران اعزام کرد.

بر اساس توصیه‌های این دو کشیش، هیأت آمریکایی، مأمورینی را برای کلیسای نسطوری ارومیه گسیل کرد و بدین ترتیب در ۱۸۴۳م/۱۲۵۹ق کشیش جاستین پرکینز (Justin Perkins) و یک سال بعد پزشکی به نام آساهل (ایزاهل) گرانت (Asahel Grant) به همراه همسرش وارد ارومیه شدند.

با درگذشت پرکینز، پس از حدود چهار دهه فعالیت در ایران، اولین مرحله فعالیت‌های مبلغین این کلیسا به پایان رسید تا اینکه در ۱۸۷۱م/۱۲۸۷ق کلیسای پرسبیتری آمریکا با نام اختصاری PCUSA^۸ مأمورینی به ارومیه اعزام کرد و فعالیت‌های خود را گسترش داد و طی یک دهه، دفاتری در تهران (۱۸۷۲م) ارومیه (۱۸۷۳م)، تبریز (۱۸۷۳م) و همدان (۱۸۸۰م) دایر کرد. سپس در ۱۸۸۳م/۱۲۶۲ش به علت اینکه فاصله بین این دفاتر زیادتر بود هیأت مبلغین به دو قسمت تقسیم شدند که ارومیه و تبریز جزء مسیون غرب ایران و تهران و همدان از اجزای مسیون شرق ایران به حساب می آمدند. اما سالها بعد در ۱۹۳۱م/۱۳۱۰ش این دفاتر دوباره به هم پیوستند و نام پرشیا (Persia) را برای خود برگزیدند و در نهایت نیز از ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ش با نام مسیون ایران شناخته می شدند.^۹

بنیاد فرهنگی ایران بت ئیل

همانطور که گفته شد کلیسای پروتستان (کلیسای پرسبیتری آمریکا) فعالیت‌هایش را در سه

شاخه پی گرفت که عبارت بودند از فعالیت‌های دینی (انجیلی)، فعالیت‌های پزشکی و فعالیت‌های آموزشی. (که ما قصد داریم با اتکا به برخی اسناد و به طور اجمالی به گوشه‌ای از این فعالیت‌ها در زمینه آموزشی بپردازیم).

فعالیت‌های آموزشی کلیسای پرسبیتی در ایران به همان سالهای آغازین فعالیت این کلیسا در دهه ۱۸۷۰م به بعد بازمی‌گردد. این کلیسا فعالیت‌هایش را در پایتخت (تهران) ابتدا با مدرسی برای کودکان میسیون‌ها آغاز کرد که با گذشت زمان به مؤسسات چندملیتی تبدیل شدند و از جمله این مؤسسات (یا مدارس) می‌توان به مؤسسه البرز (کالج البرز)، بنیاد فرهنگی ایران بت‌ئیل (مدرسه عالی دماوند و بعدها دانشکده دماوند) و کامیونیتی اسکول (مدرسه انجمن تبلیغی) اشاره کرد. در همه این مدارس علوم جدید، زبان انگلیسی، تعلیمات دین مسیح و مختصری زبان فارسی تدریس می‌شد.^{۱۰}

بنیاد فرهنگی ایران بت‌ئیل (بیت ئل یا بیت ئیل)^{۱۱} که به استناد منابع جزئی از مؤسسات هیأت میسیون مذهبی (کلیسای پرسبیتی) به حساب می‌آمد در ۱۳۴۷ش تأسیس شد و در پی آن مدرسه عالی دماوند که وابسته به این بنیاد بود تأسیس و تشکیل گردید و کار خود را در ساختمانی در خیابان سعدی شمالی تهران که از طرف میسیون مذهبی به آن اختصاص یافته بود آغاز کرد.^{۱۲}

البته پیشینه آغاز فعالیت این مدرسه را باید به حدود ۱۸۷۴م/۱۲۹۱ق یعنی یکی - دو سال پس از تأسیس دفتر هیأت تبلیغی کلیسای پرسبیتی در تهران دانست که با دوازده نفر دانش‌آموز دختر کار خود را آغاز کرد و اداره آن بر عهده خانم‌ها رتلت و کینگ قرارداشت و سالها بعد جین دولیتل اداره آن را برعهده گرفت. مدرسه آمریکایی دختران همچون مدرسه آمریکایی پسران (مدرسه البرز) که تحت نظارت دکتر جردن بود در واقع از نخستین مدارس خارجی در ایران شمرده می‌شوند.

مدرسه دخترانه آمریکایی در تهران در دوره قاجار مورد توجه خاص ناصرالدین شاه قرار داشت و کمک‌های مالی نیز به آن می‌نمود و علاوه بر آن از نحوه فعالیت آن بازدید کرده بود. و گویا یک بار چند کلمه‌ای بر تخته سیاه مدرسه نوشته که آن را در قاب نگهداری می‌کردند.^{۱۳} این حمایت اما در دوره مظفرالدین شاه به علت نوع پوشش دختران در ظاهر متوقف شد اما در باطن رونق بیشتری گرفت.^{۱۴}

مدرسه دخترانه آمریکایی در دوره قاجار به مدرسه بیت ئیل شناخته می‌شد؛ و بیت ئیل در لغت همان بیت الله به معنی خانه خداست و لغتی است عبری که در تورات از آن نام برده شده است.^{۱۵} این مدرسه در زمان رضاشاه به مدرسه نوربخش تغییر نام داد و تا ۱۳۱۹ش که فعالیت کلیه

مدارس خارجی در ایران از طرف حکومت پهلوی اول تعطیل شد، به کار خود ادامه داد و پس از ده سال تعطیلی (۱۳۲۹ش) دوباره مدرسه ایران بیت ثیل برای تدریس زبان انگلیسی تجدید حیات یافت.

از میان دانش‌آموزان دختر این مدرسه برای اولین بار چهار دختر با درجه‌ای معادل تحصیلات عالی آمریکا فارغ‌التحصیل شدند که از جمله آنان فاطمه هورآسا شکوه (عضو هیأت امناء بنیاد فرهنگی ایران بت‌ئیل در ۱۳۴۷ش) بود.^{۱۶}

مؤسسين بنياد و هیأت امناء آن

فعالیت مدرسه ایرانی بیت ثیل به عنوان مرکزی برای تدریس زبان انگلیسی برای دختران تا سالها بعد به کار خود ادامه داد تا اینکه در ۱۳۴۷ش و در پی درخواست هیأتی که خود را هیأت مؤسس می‌خواند «بنیاد فرهنگی ایران بت‌ئیل» تأسیس شد. اعضای این هیأت مؤسس عبارت بودند از:

۱- حسن دهقانی تفتی فرزند محمد، متولد ۱۲۹۹ش، نعت (یزد). او مسلمان‌زاده‌ای مسیحی است که مادرش تحت تبلیغات میسیون‌های مذهبی در بیمارستانی در یزد به دین مسیح گروید و در پی القانات مادر، پدرش نیز به مسیحیت گرایش یافته بود.^{۱۷}

حسن دهقانی تفتی لیسانس رشته ادبیات دانشگاه تهران و فارغ‌التحصیل علوم الهی از مدرسه مذهبی ریدلی هال (Ridley Hall) است. وی اسقف اعظم کلیسای اسقفی ایران و رئیس کل دایره اسقفی ایران بود.^{۱۸} وی تا ماه‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران فعالیت داشت و پس از آن در اردیبهشت ۱۳۵۹ وقتی برای شرکت در یک کنفرانس به قبرس رفته بود دیگر به ایران بازنگشت و از همانجا عازم انگلستان شد.^{۱۹}

۲- محمود بدیع (دکتر)، فرزند مهدی بدیع همدانی (بدیع‌الحکما)^{۲۰}، متولد ۱۲۹۶ش، همدان. او دانش‌آموخته دانشسرای عالی و دارای درجه دکترا از دانشگاه سوربن پاریس و از مدیران سازمان برنامه و بودجه بود. محمود بدیع مذهب عیسوی داشت.^{۲۱} به استناد برخی شواهد می‌توان او را همچون حسن دهقانی تفتی مسلمان‌زاده‌ای مسیحی دانست.

۳- موسی صبی فرزند حاج بابا، متولد ۱۲۹۴ش، کرمان. او لیسانس رشته قضایی دانشکده حقوق دانشگاه تهران و در وزارت دادگستری کار می‌کرد که مدتی هم منتظر خدمت بود و به کار وکالت دادگستری می‌پرداخت.^{۲۲} صبی چندی مدیر مسئولی و سردبیری مجله «سرگذشت» به صاحب‌امتیازی سیدحسن مصطفوی نائینی را برعهده داشت^{۲۳} و کتابی نیز تحت عنوان «محاکمه آیشن در خاک اسرائیل» تألیف کرده بود که در ۱۳۴۶ش منتشر شد. او در این کتاب تحت‌تأثیر برتری نژادی یهود بود.^{۲۴}

موسی صبی اگر چه در بیوگرافی خود که برای تأسیس بنیاد فرهنگی ایران بتئیل ارائه داده بود، دینش را مسیحی اعلام کرده بود، اما رادیو اسرائیل در بخش خبری روز سه‌شنبه ۱۳۸۶/۲/۱۱، خاندان «صبی» را از خاندان‌های یهودی ایرانی معرفی می‌کند. «دکتر [حمید] صبی^{۲۵} حقوقدان بین‌المللی [...] همراه با خاندان صبی، یک خانواده سرشناس یهودیان ایرانی، مقیم اروپا و آمریکا، یک کرسی مطالعات ایرانی در دانشگاه مشهور یو. سی. ال. ای (UCLA) در کالیفرنیا برپا کرد. این کرسی به اسم زنده‌یاد «موسی صبی» نامگذاری شده است.»

به استناد ماده پنجم اساسنامه بنیاد هیأت مؤسس اعضای هیأت امناء را باید به اداره ثبت شرکتها معرفی می‌نمود. هیأت امنای مذکور مرکب از پانزده نفر بودند که چهارده نفر آنها را هیأت مؤسس معرفی نموده و یک نفر را وزارت علوم انتخاب خواهد کرد. بدین ترتیب اعضای هیأت امناء را که سه نفر آنها همان اعضای هیأت مؤسس می‌باشند به این قرار است:

۱- محمود ضیایی فرزند میرزا آقا ضیایی، متولد ۱۲۸۸ش، تربت حیدریه، دکترا در طب، استاد دانشگاه مشهد، نماینده دوره‌های ۱۹، ۲۱ و ۲۲ مجلس شورای ملی، مسلمان.

۲- آبرد (آلبرت) دانیال زاده، متولد ۱۳۱۰ش، کرمانشاه، دکترا در بیوشیمی، دانشیار دانشگاه ملی ایران، مسیحی (کاتولیک). (وی تا ۱۳۷۴ش در استخدام دانشگاه شهید بهشتی (ملی ایران) بود و به درجه استادی نیز رسید و پس از آن به آمریکا رفت).^{۲۶}

۳- امیر هوشنگ رام فرزند مصطفی قلی رام، متولد ۱۲۹۸ش، تهران، لیسانس حقوق و دارای درجه عالی از دانشگاه آیوا و کالیفرنیا جنوبی، رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل بانک عمران، مسلمان.

۴- عبدالله فریار فرزند میرزا آقاخان، متولد ۱۲۸۹ش، تهران، دکترا در علوم تربیتی (آموزش و پرورش) از دانشگاه کلمبیا، معاون کل وزارت علوم و آموزش عالی، مسلمان، (وی تا ۱۳۴۶ش به مدت ۱۸ سال در دبیرخانه سازمان ملل متحد کار می‌کرد و از طرف این سازمان به کشورهای بسیاری مأمور شده بود و در ۱۳۴۸ش به ریاست دانشگاه مشهد منصوب شد).^{۲۷}

۵- درود آلن باس، متولد ۱۹۲۹م، آمریکا، فوق لیسانس، کشیش و دبیرکل میسیون آمریکایی، مسیحی (پروتستان).

۶- جک فیتز جرال دیتسو، متولد ۱۹۲۷م، آمریکا، رئیس کل هواپیمایی پان آمریکا در ایران، مسیحی.

۷- رابرت (روبرت) رابی، متولد ۱۹۱۵م، کانادا، لیسانس از دانشگاه پرینستون، معاون شرکت اکتشافی آتلانتیک، مسیحی (پروتستان).

۸- نیره ابتهاج سمیعی، فرزند یوسف، متولد ۱۲۹۴ش، رشت، لیسانس، نماینده مجلس شورای ملی و عضو حزب ایران نوین، او پیش از این معلم مدرسه انجمن تبلیغی (کامیونیتی اسکول)

بود، مسلمان.

۹- عزت ملک سودآور (ملک طهرانی) فرزند حسین ملک، متولد ۱۲۹۲ش، تهران، فوق دیپلم، عضو هیأت مدیره شرکت مریخ، مسلمان.

۱۰- مهتری آهی (مجیدی آهی)، فرزند مجید، متولد ۱۲۹۸ش، تهران، دکترا در زبان و ادبیات روسی، استاد دانشگاه تهران، مسلمان (مادرش رایا زنی روس تبار بود).

۱۱- فاطمه هورآسا شکوه فرزند علی نقی فسا (علاءالسلطان)، متولد ۱۳۰۳ش، تهران، فارغ التحصیل مدرسه آمریکایی دختران، فوق لیسانس آموزش و بهداشت و مشاور وزارت علوم و آموزش عالی، مسلمان. (مادرش عصمت امیلی ریشار ملقب به نشاط السلطنه فرزند یوسف خان ریشار ملقب به مؤدب الملک^{۲۸} بود و یوسف خان ریشار مؤسس و مدیر مدرسه فرانکو پرسیان به حساب می آید).

۱۲- آنا کاترین الکساندر، متولد ۱۹۱۵م، آمریکا، فوق لیسانس تعلیم و تربیت مسیحی، کارمند میسیون آمریکایی، مسیحی (پروتستان)، وی تا ۱۳۴۸ش به مدت ۲۳ سال سابقه فعالیت در ایران داشت.^{۲۹}

۱۴۳

بر اساس ماده هشتم اساسنامه بنیاد دوره تصدی هیأت امنا از یک تا سه سال را دربر می گرفت. بدین ترتیب که چهار نفر برای یک سال؛ پنج نفر برای دو سال و پنج نفر دیگر برای مدت سه سال در هیأت امنا فعالیت می کردند و یک نفر دیگر نیز با تشخیص و معرفی وزارت علوم و آموزش عالی منصوب می شد.

هیأت امنا مذکور در پایان هر سال در جلسه‌ای فوق العاده به جای عضوی که مدت فعالیتش به سر آمده بود عضو جدیدی را انتخاب می کردند.^{۳۰}

در میان اسناد قابل بررسی نامی از عضویت شخصی جدید در هیأت امنا مذکور نیامده، مگر یک نفر که عبارت بود از «باب ون دن برگ»، تبعه هلند. او نایب رئیس کمپانی‌های نفتی در ایران بود که در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۱ به سمت منشی هیأت امنا منصوب گردید. در گزارشی به دفتر وزیر علوم و آموزش عالی علت انتخاب او به عضویت هیأت امنا کمکهای کمپانی‌های نفتی بیان شده است: «مشارالیه خواهد توانست کمکهای کمپانیهای نفتی را به مدرسه جلب نماید.»^{۳۱} ایرج ثابت فرزند حبیب ثابت عضو هیأت امنا بنیاد مذکور بود.

تأسیس و تحصیل در مدرسه عالی دماوند

به استناد ماده دوم از فصل اول (کلیات) اساسنامه بنیاد، یکی از اهداف راه اندازی بنیاد مذکور «تأسیس و اداره دانشکده‌ها - مدارس عالی - به منظور تعلیم و تربیت دانشجویان در رشته‌های

مختلف علوم و ادبیات به معنای اعم کلمه» بیان شده، بنابراین در راستای چنین هدفی در ۳ تیر ۱۳۴۸ برای یک دوره چهار ساله لیسانس ادبیات انگلیسی مخصوص بانوان، تأسیس مدرسه عالی دماوند، به تصویب رسید و این مدرسه در همان سال فعالیت خود را با تعداد کمی دانشجو آغاز کرد که البته در دوره‌های بعد به کار خود ادامه داد. به نحوی که در پایان سال ۱۳۵۳ش در دو رشته ادبیات انگلیسی و فرهنگ تطبیقی تعداد دانشجویان به ۶۰۰ دانشجوی دختر رسیده بود.^{۳۲}

دروس در مدرسه عالی دماوند در دو رشته فوق به زبان انگلیسی ارائه می‌شد. از این رو دانشجویان در سال اول برای فهم دروس و تقویت و یادگیری این زبان موظف بودند که در کانون فرهنگی ایران و آمریکا هزینه دیگری را تقبل نموده، زبان انگلیسی را بیاموزند. اما این همه آموزش‌های این مدرسه نبود بلکه در نگاه مدیران مدرسه تحصیل در این دو رشته در کنار آموزش‌های دیگر، نمود پیدا می‌کرد.

... خانم دکتر گری [مدیر مدرسه عالی دماوند] گفت: همه دختران ماشین‌نویسی و شنا را یاد می‌گیرند. وی اصرار می‌ورزد که آنها را دارای احساس کمال اجتماعی کند. دکتر گری گفت: هنگامی که آنها وارد این دانشکده می‌شوند هیچ چیز را به تنهایی نمی‌توانند انجام دهند. ما می‌کوشیم که آنها را از توانایی‌هایشان آگاه سازیم...^{۳۳}

۱۴۴

تحصیل دانشجویان و آگاهی بخشی مدیران و دست‌اندرکاران مدرسه هزینه‌های سنگینی را بر دوش دانشجویان قرار می‌داد به نحوی که گزارش‌های مختلف رسیده به وزارت علوم و آموزش عالی حکایت از اعتراض والدین به این هزینه‌ها دارد.

با برآوردهای ساواک هزینه تحصیل در مدرسه عالی دماوند در ۱۳۵۴ش در حدود ۷۵۰ دلار بوده و البته این در حالی است که به ادعای مسئولان مدرسه در ۱۳۵۵ش از مجموع ۷۵۰ دانشجوی مشغول به تحصیل تعداد ۵۰۰ نفر از آنان از آموزش رایگان بهره‌مند هستند که به استناد گزارش‌های ساواک این ادعایی مردود است،^{۳۴} از این رو در نتیجه همین گزارش‌ها ساواک پیشنهاد می‌دهد، از آنجا که «اصولاً کار این مدرسه جنبه انتفاعی داشته و تنها دانشجویانی می‌توانند در مدرسه عالی مزبور ادامه تحصیل دهند که از بنیه مالی خوبی برخوردار باشند و اصلح است که دانشجویان کم بضاعت در مراکز عالی آموزشی غیرانتفاعی ادامه تحصیل داده تا مواجه با چنین اشکالاتی نشوند.»^{۳۵}

رؤسای مدرسه عالی دماوند

طبق ماده نهم اساسنامه بنیاد فرهنگی ایران بتئیل رؤسای مدرسه را باید هیأت امنای تعیین نمایند و صلاحیت علمی و اخلاقی آنها به تصدیق وزارت علوم و آموزش عالی برسد اما به

مدرسه عالی دماوند...

نظر می‌رسد که این ماده از اساسنامه با گزارشی که خبرگزاری آسوشیتدپرس مخابره می‌کند در تناقض باشد چرا که این خبرگزاری وقتی درباره ریاست فرانسیس مکاگری صحبت می‌کند اعلام می‌دارد که:

... دکتر گری یکی از مبلغان فرقه مسیحی پرسبیتی بود و [...] کلیسای پرسبیتین آمریکا خانم دکتر گری را از بیروت به تهران فرستاد تا وی در وضع مدرسه عالی دماوند که در آن موقع یک مدرسه کوچک بود و از طرف کلیسای مذکور اداره می‌شد، رسیدگی کند. هیأت مبلغان مذهبی پرسبیتین آمریکا تصمیم گرفت پس از تحقیقات خانم دکتر گری این مدرسه را به سطح بالاتر ارتقا دهد یا آن را تعطیل کند. خانم دکتر گری علاقه‌مند به ارتقاء سطح این مدرسه شد و کار شروع گردید.^{۳۶}

و خانم دکتر گری دومین رئیس مدرسه و دانشکده بعدی دماوند بود. بر اساس اسناد قابل دسترس مدرسه عالی دماوند (دانشکده دماوند) در طول یک دهه فعالیت، ظاهراً سه ریاست به خود دیده بود.

اولین مدیر مدرسه از ابتدای تأسیس اختر آزادگان^{۳۷} بود. اما دقیقاً مشخص نیست که او تا چه زمانی این مسئولیت را برعهده داشت. اختر آزادگان سالها بعد وقتی مدرسه عالی دماوند در ۱۳۵۴ش تبدیل به دانشکده دماوند شد ریاست امور دانشجویان را برعهده داشت و شاید هم پیش از آن در این مسئولیت بوده است.

بنا به گزارش‌های ساواک تهران «اختر آزادگان سابقاً کلیمی بوده و سالها قبل خود و دخترش مریم آزادگان تغییر مذهب داده و رسماً مسیحی شده است.» همچنین به استناد همین گزارش‌ها «او نیازمندیهای آشکار این سازمان [ساواک] را تأمین می‌نموده» و دخترش مریم آزادگان نیز با شماره رمز ۰۳۲۸ برای مدتی با ساواک همکاری می‌کرده است.^{۳۸}

دومین مدیریت (ریاست) مدرسه عالی دماوند (دانشکده دماوند) فرانسیس مکاگری بود. او در حدود ۱۹۱۰م در شهر لیتل راک ایالت آرکانزاس به دنیا آمد و در کارهای اجتماعی، مطالعات خاور نزدیک و آموزش و پرورش مذهبی تحصیل کرده و سه درجه فوق لیسانس گرفته بود. او همچنین دارای یک درجه دکتری افتخاری بود و پیش از ورود به ایران مسئولیت مدرسه دختران را در بیروت برعهده داشت.

فرانسیس گری به پاس تلاش‌هایش از محمدرضا پهلوی نشان تاج دریافت کرد و این عالی‌ترین نشان ایران بود که تا آن زمان به یک خارجی اعطا می‌شد.^{۳۹}

سومین رئیس دانشکده دماوند دکتر دی. ری هایسی بود که از نیمه دوم ۱۳۵۴ش ریاست دانشکده را برعهده گرفت.



پروفسور دی. ری هایسی رئیس دانشکده دماوند

D. Ray Heisey

۱۴۶

وی در ۱۹۴۲م در گلاوین از ایالت میشیگان به دنیا آمد. پس از آنکه از کالج مسیح (Messiah College) دیپلم گرفت، در رشته خطابه دانشنامه لیسانس دریافت کرد و پس از گذراندن دوره فوق لیسانس، از دانشگاه نورث وسترن به درجه دکتری نایل شد.

حمایت‌های محمدرضا پهلوی از مدرسه

تأیید و حمایت‌های محمدرضا پهلوی برای تأسیس چنین بنیاد و مدرسه‌ای را اگرچه نتوان مستند به اسنادی کرد اما نباید از نظر دور داشت که او در آن سالها و پس از آن در تمام شئون مملکتی اشاره و نظری داشته و از طرفی به آمریکا و سیاستهایش تا حد قابل ملاحظه‌ای اعتماد و اعتنا داشته است.

از این رو می‌توان تصور کرد که تأسیس این مدرسه به تأیید او بوده است و حمایت‌های او پس از تأسیس مدرسه نیز مبین این نکته است. و این حمایت‌ها هم جنبه مادی داشته و هم جنبه‌های غیر آن.

همانطور که پیشتر گفته شد مدرسه عالی دماوند در ساختمانی در خیابان سعدی شمالی تهران که از طرف میسیون مذهبی آمریکا به آن اختصاص یافته بود، کار خود را آغاز کرد اما در مدت زمان اندکی جای مناسب و ساختمانی تازه در اختیار گرفت که همه از حمایت‌های محمدرضا

شاه نشأت می‌گرفت؛ چرا که او دستور داده بود تا ۲۰ هکتار (دویست هزار متر مربع) از اراضی ملی شده قلعه سردار جهت احداث ساختمان به این مدرسه اختصاص یابد.^{۴۰} هر چند که اراضی مذکور پیش از این برای ایجاد تأسیسات نظامی در نظر گرفته شده و در قسمت عمده آن نیز ساختمان و طرح‌های مورد نظر نظامی در دست احداث بود و در همین راستا وزارت جنگ ضمن گزارش مطلب فوق اعلام کرده بود که «وزارت جنگ با ایجاد کالج در آن منطقه موافق است و با همکاری وزارت اصلاحات ارضی در صدد زمین مناسبی برای این منظور می‌باشد. ضمناً بیست هکتار زمین را برای کالج خیلی زیاد می‌داند اگر مقدار آن را به یک دهم آن تغییر دهند دسترسی به آن سهل تر خواهد بود.»^{۴۱}

با این گزارش و با دستور محمدرضا پهلوی مقرر شد که وزارت منابع طبیعی زمینی را برای ایجاد کالج در اختیار مسئولان آن قرار دهد^{۴۲} و سرانجام نیز قطعه زمینی به مساحت تقریبی ۹ هکتار (۹۰ هزار متر مربع) در اراضی از گل به مدرسه عالی دماوند واگذار شد. ساختمان این مدرسه در زمین اعطایی محمدرضا پهلوی توسط مهندسان شرکت لوید رایت در دو طبقه طراحی و ساخته شد.

به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس این ساختمان با ایوانهای ایرانی و کاشی‌کاری شده «دارای مفاهیم معماری قدیم و جدید ایران و نیازمندیهای مدرن مدرسه عالی دماوند» می‌باشد که هزینه اجرای طرح آن به پنج میلیون دلار رسید و این مبلغ با کمکهای «شاه، دولت آمریکا و طبقه مرفه تکنوکراتهای ایران» تأمین گردیده است. این مدرسه در ۱۳۵۴ش به ساختمان جدیدش در اراضی از گل منتقل شد و همان سال نیز با پشتیبانی و حمایت‌های مسئولان فرهنگی ایران، توجیهات محمدرضا شاه و تأیید پیشنهاد انجمن فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی دماوند توسط فرح پهلوی به «دانشکده دماوند» تبدیل شد.^{۴۳}

و البته این همه حمایت‌های محمدرضا پهلوی و حکومتش از مدرسه‌ای که میسیون‌های مذهبی تأسیس کرده بودند، نبود بلکه به نظر می‌رسد در مسائل روزمره مدرسه نیز اظهار نظر می‌کرده و یا مسئولان مدرسه این درخواست را از او داشتند که نظر و حمایتش را بیان کند. برای نمونه در ۱۷ دی ۱۳۵۶ به مناسبت کشف حجاب در محل دانشکده دماوند، برنامه‌ای برپا شد و سه نفر از زنان (جین دولیتل، رئیس مدرسه سابق ایران بت‌ئیل؛ عفت سمیعان، فارغ‌التحصیل مدرسه سابق ایران بت‌ئیل و رئیس مدرسه زرتشتیان انوشیروان دادگر؛ اختر آزادگان، رئیس امور دانشجویان دانشکده دماوند) پیرامون کشف حجاب زنان و پیشرفتهای آنان در این زمینه به سخنرانی پرداختند که خبر و عکس‌های این مراسم در روزنامه کیهان اینترنشنال (Keyhan International) چاپ و منتشر گردید.

در پی این اتفاق از جانب حجت‌الاسلام یحیی نوری و مرکز اسلامی تحت نظارت او (مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی) برنامه مذکور به شدت مورد اعتراض قرار گرفت.

... در روز جاری [۱۳۵۶/۱۰/۲۰] حدود ساعت ۱۰ فردی که خود را آیت‌الله نوری معرفی می‌نمود به خانم آزادگان تلفن نموده و ضمن در اختیار گذاردن تلفن شماره [...] مربوط به دفتر مرکز اسلامی مشارالیه‌ها را تهدید و اظهار داشته بایستی ظرف ۴۸ ساعت موضوع سخنرانی و گفتار روز ۱۷ دی جاری را در روزنامه کیهان کتباً تکذیب نموده و از اینجانب که مرجع تقلید اسلام می‌باشم عذرخواهی نمایید در غیر این صورت همانطوری که بانک صادرات تحریم شد^{۴۴} دانشکده دماوند را نیز تحریم خواهیم نمود.^{۴۵}

در تصمیم‌گیری اول هیأت رئیسه دانشکده به این نتیجه رسید که در روزنامه کیهان اینترنت‌نشال به طور ضمنی و «سربسته» از ایشان عذرخواهی شود.^{۴۶} اما وقتی گزارش این موضوع به ساواک رسید اعلام شد:

مراتب به عرض تیمسار ارتشبد ریاست ساواک رسیده فرمودند: از شرف عرض مبارک ملوکانه گذشت. اوامر همایونی چنین شرفصدور یافت:

این افراد چگونگی روحیه‌ای دارند که از این تهدیدات می‌ترسند به آنها ابلاغ شود باید در همان روزنامه اعلام دارند افرادی ما را تهدید کرده‌اند که بایستی ظرف ۴۸ ساعت موضوع سخنرانی و گفتار روز ۱۷ دی جاری را در روزنامه کیهان کتباً تکذیب نموده در غیر این صورت همانطوری که بانک صادرات تحریم شد، دانشکده دماوند را نیز تحریم خواهیم نمود و ما هراسی نداریم و زمانه به عقب برنخواهد گشت.^{۴۷}

در پی این حمایت محمدرضا پهلوی از دانشکده دماوند مراتب به اطلاع مسئولین دانشکده رسید و آنان نیز متن زیر را تهیه و در صفحه ۳ روزنامه کیهان اینترنت‌نشال مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۷۸ (۲۸ دی ۱۳۵۶) چاپ و منتشر کردند.

دانشجویان، استادان و کارمندان دماوند کالج (دانشکده دماوند) به وسیله افرادی تهدید شده بودند، در جهت اینکه کیهان اینترنت‌نشال در تاریخ ۸ ژانویه عکسی به چاپ رسانده بود که سوءتعبیر شده بوده است. سخنگوی دانشکده می‌گوید: این عکس مربوط به اجتماعی بوده است که در ۷ ژانویه به مناسبت ۴۲ [چهل و دومین] سالگرد چادربرداری در دانشکده برقرار شده است و آن چیزی نیست که کسی از آن بترسد و ما از تهدید هراسی نداریم و نمی‌توانیم دوباره به یک نسل گذشته بازگردیم.^{۴۸}

اما علی‌رغم همه این حمایت‌ها، در برخی موارد ساواک شاهد رفتارهای تحقیرآمیز استادان دانشکده نسبت به حکومت پهلوی است. برای نمونه در میان اسناد قابل دسترسی دو گزارش

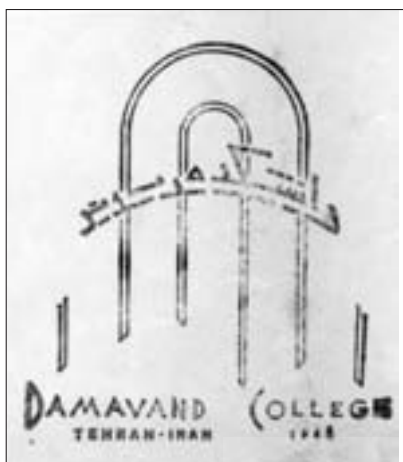
وجود دارد که به تعبیر ساواک باعث تحقیر، ناراحتی و تحریک دانشجویان شده است. گزارش اول در مورد استاد هیورث است. این استاد تبعه آمریکا که به همراه همسرش به ایران آمده در جلسات متوالی حرکات و ژستهای امیرعباس هویدا - نخست‌وزیر وقت - را تقلید کرده و او را به تمسخر گرفته است^{۴۹} که البته این رفتار او در نگاه مسئولان مدرسه «صرفاً از روی بی‌نظری و عدم تشخیص قبح آن بوده است»^{۵۰}

این استاد علاوه بر تمسخر و استهزاء هویدا به برخی قوانین جزایی ایران اعتراض کرده و آن قوانین را با قوانین آمریکا و انگلیس مقایسه کرده و بلکه «سعی دارد در مباحث مختلف محسنات کشور و حکومتش را از طریق مقایسه با حکومت ایران به دانشجویان بقبولاند»^{۵۱}

و اما در مورد دیگر «یکی از استادان که می‌گویند تبعه کشور آمریکا می‌باشد و در سال سوم تدریس می‌نماید، به نام آقای گوردون که زبان انگلیسی تدریس می‌کند مرتباً با دانشجویان که همگی دختر می‌باشند وارد بحث شده و پیشرفتهای کشور ایران را با نوعی تمسخر بر زبان آورده و سعی می‌کند دانشجویان را با تحقیر به خصوص در مورد ترقیات کشور تحریک نماید و دانشجویان را نیز تا حد امکان ناراحت می‌کند، به طوری که در روز تأسیس نیروی دریایی شاهنشاهی که جشن گرفته شد، دانشجویان یک کشتی کاغذی درست می‌کنند و استاد مذکور به آنها اظهار داشته که کشتی‌های نیروی دریایی ایران مانند این کشتی کاغذی است و این کشور آمریکا است که ایران را به این مقام رسانیده و هر چه ایران دارد از ما آمریکایی‌ها دارد...»^{۵۲}

اما تمسخر و تحقیر دانشجویان فقط مختص امور جاری مملکتی نبوده بلکه استادان آمریکایی مدرسه پارا فراتر از این گذارده، به مسائل دینی و اسلامی دانشجویان نیز خرده می‌گرفتند و حتی بیش از آن به پیشوایان دینی توهین می‌کردند و علاوه بر آن به تبلیغ مسیحیت می‌پرداختند. در این زمینه در ۹ بهمن ۱۳۵۰ گزارشی از وزارت علوم و آموزش عالی به ساواک ارجاع شده که حکایت از استمرار این دست‌بی‌حرمتهای و خرده‌گیری‌ها دارد. در بخشی از گزارش مذکور آمده است:

... یک عده از اتباع آمریکا که مدرسه عالی دماوند را اداره می‌نمایند پای‌بند مقررات آموزشی نیستند و در کلاس‌های درس به جای تدریس زبان انگلیسی اغلب مشغول تبلیغ مسیحیت می‌باشند و یک دانشجوی مسلمان مجبور است تمام جزئیات دیانت مسیح را فراگیرد و استادان از تکذیب دیانت اسلام و توهین به پیشوایان دینی مضایقه ندارند. حتی به پیغمبر اسلام اهانت و اظهار شده که شیطان چند مرتبه حضرت محمد را گول زده است؛ که باعث ناراحتی دانشجویان مسلمان گردیده و دادن نمره به دانشجویان نیز روی همین تعصبات مذهبی می‌باشد و منظورشان گرفتن شهریه سنگین و تبلیغ دین مسیح است.^{۵۳}



نشان دانشکده دماوند

البته پیرو این گزارش ساواک دستور تعیین صحت و سقم خبر رسیده را صادر می‌نماید و اگر چنین خبری صحت داشت منظور اصلی استادان آمریکا از تبلیغ مسیحیت چه بوده است؟ و آیا تاکنون از دانشجویان ایرانی کسی به دین مسیح گرویده است یا خیر؟ در میان اسناد و گزارش‌های موجود پاسخی به سئوالات داده نشده است، اما گزارشی در ۱۹ آبان ۱۳۵۴ به دفتر وزیر علوم و آموزش عالی ارسال شده که نشان از منتفی بودن موضوع تبلیغ مسیحیت دارد. اما می‌توان با توجه به تاریخ گزارش قبلی در ۹ بهمن ۱۳۵۰ و تاریخ گزارش اخیر در ۱۹ آبان ۱۳۵۴ به این نتیجه رسید که این قبیل گزارشات

همچنان ادامه داشته، آنچنان که تنظیم‌کننده گزارش ۹ بهمن ۱۳۵۰ تاریخ وقوع گزارش را با این عنوان می‌نویسد که «به طور مستمر ادامه دارد.» به هر ترتیب گزارش ۱۹ آبان ۱۳۵۴ در منتفی بودن موضوع تبلیغ مسیحیت اینگونه می‌آورد که «به وزارت علوم اطلاع رسیده که در دانشکده دماوند تبلیغ مسیحیت می‌شود. موضوع مورد پرسش واقع گردید جواب واصله به وزارت علوم حاکمیت که در این دانشکده هیچ‌گونه تبلیغ مسیحیت نمی‌شود اما چون ادبیات کلاسیک جزء دروس اصلی دانشکده می‌باشد و دانستن کامل آن مستلزم فراگرفتن قسمتی از تورات و انجیل و همچنین قرآن می‌باشد بنابراین قسمتی از این کتب اجباراً جزء برنامه‌های درسی دانشجویان می‌باشد.»^{۵۴} این پاسخ در حالی ابراز می‌شد که بنیاد این مرکز آموزشی بر تبلیغ و ترویج مسیحیت استوار بود.

۱۵۰

سرانجام دانشکده دماوند

با اوج‌گیری انقلاب و رخداد حوادث مختلف به خصوص کشتار مردم در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله (شهداء) تهران، برخی دانشجویان دانشکده دماوند نیز در همراهی مردم دریغ نورزیدند و همراه دیگر دانشجویان در دانشگاه‌های مختلف به فعالیت سیاسی پرداختند. آنان در هفتم آبان ۱۳۵۷ «به منظور همدردی و همبستگی با سایر دانشجویان و استادان از حضور در کلاس درس خودداری و با دادن شعارهای ایران، فلسطین دوم شد، برادر ارتشی، برادر کشی نکن، برقرار باد حکومت اسلامی»^{۵۵} در محوطه دانشکده به فعالیت پرداختند. این عده از دانشجویان

در نظر داشتند در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ «عکس‌هایی از جریان‌های اخیر دانشگاه تهران، واقعه مورخه ۵۷/۶/۱۷ میدان ژاله و تمثال‌های کاریکاتور منصور [محمدرضا شاه] را به دانشکده آورده و در محل کتابفروشی دانشکده که اخیراً دایر نموده‌اند، نصب نمایند.^{۵۶}

در آن برهه زمانی که دیگر صدای انقلاب به گوش همگان رسیده و حرکت‌های مردمی فراگیر شده بود سفارت آمریکا در تهران در گزارش مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۷۸ (۹ آبان ۱۳۵۷) به واشنگتن، حوادث آن روزها را اینگونه تحلیل می‌کند که: «[...] عملاً همه دانشگاهیان در این عقیده موافقت دارند که هیأت‌های عمده دانشجویان دانشگاه‌های ایران به نسبت ۷۰ و ۳۰ بین دانشجویان وابسته به سازمان‌های اسلامی و سازمان‌های کمونیستی به ترتیبی قطبی می‌شود. سازمان‌های زیرزمینی توده ظرف هفته گذشته عملاً در همه دانشگاه‌ها (از جمله در مدرسه عالی دماوند برای دختران که توسط آمریکایی‌ها تأسیس شده و تا قبل از سال جاری هرگز تظاهراتی نداشته است) علنی شده و خواستار اصلاحات دانشگاهی و استقلال کامل از حکومت ایران شده است.^{۵۷}»

قریب دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۱۳۵۹ ش، دانشکده دماوند به همراه چند دانشکده، آموزشگاه و مدرسه عالی که در مجموع ۱۲ مرکز آموزشی می‌شدند در هم ادغام شده و مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی را تشکیل دادند و در ۱۳۶۳ ش این مجتمع با مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی ادغام و دانشگاه علامه طباطبائی تأسیس شد.^{۵۸}

پانوشتها

- ۱- برومند، صفورا، پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا (C.M.S) در دوره قاجار، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰ ش، صص ۷۸-۶۰.
- ۲- حائری، عبدالهادی، «پیوند تاریخی کیش مسیح با استعمار غرب و نخستین ستیزه‌های فکری اندیشه‌گران ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۲۰، شم ۷۶-۷۷ (بهار - تابستان ۱۳۶۶ ش)، صص ۳۶۲-۲۵۷.
- ۳- پژوهشی بر فعالیت...، صص ۸۶-۸۲.
- ۴- مقاله تحت عنوان «کلیساهای ایران»، در سایت www.e-resaneh.com.
- ۵- یسلسون، آبراهام، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ترجمه محمدباقر آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸ ش، صص ۱۰۵-۳۵.
- ۶- پنجامین، سفرنامه (ایران و ایرانیان)، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران، جاویدان، چ دوم، ۱۳۶۹ ش، صص ۲۷۳-۲۶۹.
- ۷- همان.
- 8- Persbyterian Church USA (PCUSA).
- ۹- تاریخچه کلیسای پرسبیتری در سایت www.history.Pcusa.org.

- ۱۰- مقاله تحت عنوان «مدارس آمریکایی در ایران» در سایت www.dowran.ir.
- 11- Iran Bethel Educational Foundation.
- ۱۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، گزارش دفتر وزیر علوم و آموزش عالی به شماره ۲۶۴، مورخ ۱۳۵۱/۲/۲۸.
- ۱۳- محبوبی اردکانی، حسین، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ش، صص ۳۶۸-۳۶۹.
- ۱۴- متولی، عبدالله، «نگاهی به عملکرد مؤسسات تبلیغی آمریکایی‌ها در ایران»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، س ۲، شم ۹، (پاییز ۱۳۸۴)، صص ۱۱۱-۱۰۱.
- ۱۵- Bethel یا Beth-EL کلمه‌ای است عبری به معنی خانه خدا، که برگرفته از دو کلمه «بت» یا همان «بیت» به معنی خانه و «ئل» یا همان «الله» به معنی خدا که نامی خاص و ویژه است. این کلمه در تورات و انجیل بارها استفاده شده و آن شهری است در منطقه اسرائیل باستان که در ده مایلی شمال اورشلیم واقع بود.
- www.en.wikipedia.org.
- ۱۶- بامداد، بدرالملوک، *زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، ج ۲، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸ش، صص ۶۹-۷۱.
- ۱۷- مقاله تحت عنوان «گفتگو با اسقف حسن دهقانی تفتی و همسرشان مارگارت»، از سایت www.Kalameh.com.
- مستر تامپسون، اسقف کلیساهای اصفهان، پدر همسر حسن دهقانی تفتی بود که در دوره وزارت دکتر فاطمی بر امور خارجه، کابینه دکتر مصدق، آنگاه که به دستور دولت اخراج جاسوسان و اتباع مشکوک انگلیسی صادر شد او (مستر تامپسون) نیز در زمره این جاسوسان و اتباع مشکوک اخراج گردید. اما هنوز چند روزی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نگذشته بود که او در خیابان‌های تهران قدم می‌زد (شیفته، نصرالله، *زندگی‌نامه و مبارزات سیاسی دکتر فاطمی*، تهران، آفتاب حقیقت، ۱۳۶۴ش، صص ۲۹۳).
- ۱۸- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سند شم ۳۶۳-۲-۶۵۴ مورخ ۱۳۴۸/۲/۲۳.
- ۱۹- هنت، پال، *کشیشهای انگلیسی در دوران انقلاب اسلامی ایران*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵ش، صص ۳۸.
- ۲۰- بدیع‌الحکما (مهدی بدیع همدانی) دانش آموخته طب قدیم بود و دوره تخصصی امراض داخلی را نزد هیأت (تبلیغی) پزشکی آمریکایی که در همدان بیمارستانی مجهز داشتند فرا گرفته بود و مدتی نیز دستیار دکتر فانگ رئیس بیمارستان آمریکایی همدان بود. او در ۱۳۳۷ش درگذشت. فرزندان او بجز دکتر محمود بدیع عبارت بودند از: دکتر منصور بدیع، پزشک سفارت ایران در پاریس با امیرمهدی بدیع، نویسنده کتاب «یونانیان و بربرها» و مهندس ناصر بدیع معاون وزارت آبادانی و مسکن.
- ۲۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سند شم ۳۶۳-۲-۶۵۴، مورخ ۱۳۴۸/۲/۲۳.
- ۲۲- همانجا.
- ۲۳- اسنادی از مطبوعات ایران.
- ۲۴- سانسور در آئینه، به کوشش فریبرز خسروی، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۱ش، صص ۷۳۶.
- ۲۵- حمید صبی فرزند موسی صبی و عضو آخرین هیأت اجرایی «کانون پیشبرد اجتماعی و فرهنگی یهود ایران» در ۱۳۵۶ش بود. وی در ۱۳۸۵ش محمد خاتمی - رئیس‌جمهور سابق جمهوری اسلامی ایران - را در دادگاه‌های اروپا مورد تعقیب قضایی قرار داد.
- برگرفته از سایت: www.Samankurdi.blogspot.com
- ۲۶- بایگانی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، فرهنگ ناموران معاصر ایران، زندگی‌نامه خودنگاشت.
- ۲۷- کیهان، شم ۷۸۲۸ (۳ شهریور ۱۳۴۸)، صص ۲.
- ۲۸- ریشار یا «ریشارد» از خانواده‌هایی قدیمی بودند که در زمان ناپلئون سوم پادشاه فرانسه و در عهد محمدشاه قاجار به ایران آمدند و در ایران ماندگار شدند. یوسف خان ریشار، پدر بزرگ مادری هوراسا شکوه بود (فسا، علی‌نقی،

- «دیوانگی‌ها»، آینده، دوره چهارم، شم ۲ (آبان ۱۳۳۸)، ص ۹۴.
- ۲۹- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سند شم ۳۶۳-۲-۶۵۴، مورخ ۱۳۴۸/۲/۲۳.
- ۳۰- همان، اساس‌نامه بنیاد فرهنگی ایران بت‌نیل.
- ۳۱- همان، گزارش به دفتر وزیر به شم ۳۲۵، مورخ ۱۳۵۱/۳/۱.
- ۳۲- همان، گزارش به دفتر وزیر به شم ۶۳۲/م مورخ ۱۳۴۸/۵/۷؛ سند شم ۱۲۵۹، مورخ ۲۵۳۵ [۱۳۵۳].
- ۳۳- خبرگزاری پارس (محرمانه)، بولتن شم ۶۹ (۱۳۵۴/۳/۷)، ص ۱۳.
- ۳۴- همانجا؛ *اطلاعات*، شم ۱۵۰۶۲ (تیر ۱۳۵۵)، صص ۱۱ و ۱۳؛ بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، گزارش به وزارت علوم و آموزش عالی، مورخ ۱۳۵۲/۱۲/۸.
- ۳۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، گزارش به شم ۱۴/۴۲۵۰۸، مورخ ۱۳۵۳/۴/۱۷.
- ۳۶- خبرگزاری پارس (محرمانه)، بولتن شم ۶۹ (۱۳۵۴/۳/۷)، ص ۱۳.
- ۳۷- سالنامه کشور ایران، س ۲۵ (۱۳۴۹ش)، ص ۵۵۶.
- ۳۸- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، گزارش به ساواک تهران مورخ ۱۳۵۴/۷/۷؛ همان، سند شم ۲۰/۴/۱۵۰۶، مورخ ۱۳۵۵/۳/۹.
- ۳۹- همان، سند شم ۳۲۲/۱۳۰۰، مورخ ۱۳۵۴/۳/۱۰.
- ۴۰- *اطلاعات*، شم ۱۵۰۶۲ (تیر ۱۳۵۵)، صص ۱۱ و ۱۳.
- ۴۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، گزارش وزارت منابع طبیعی (دفتر وزیر) به دفتر مخصوص شاهنشاهی به شم ۲۴۱۴/۵۹۸، مورخ ۱۳۴۹/۲/۱۷.
- ۴۲- همان، گزارش وزارت جنگ به شم ۴۷/۱۵۰۲/۱۳/۳/۴/۷/۴۳۴، مورخ ۱۳۴۹/۱/۲۴.
- ۴۳- همان، پی‌نوشت گزارش وزارت منابع طبیعی به شم ۲۴۱۴/۵۹۸، مورخ ۱۳۴۹/۲/۱۷.
- ۴۴- خبرگزاری پارس (محرمانه)، بولتن شم ۶۹ (۱۳۵۴/۳/۷)، صص ۱۳-۱۰؛ *اطلاعات*، شم ۱۵۰۶۲ (تیر ۱۳۵۵)، صص ۱۱ و ۱۳.
- ۴۵- در شهریور ۱۳۵۶ و در پی اطلاع از حضور هژبر یزدانی در میان سهام‌داران بانک صادرات از آنجا که او به بهائیت منتسب بود، بانک صادرات از سوی آیت‌الله نوری و دیگر علما تحریم شد و در پی آن مردم متدین کوشیدند تا مراودات مالی و بانکی خود را با این بانک متوقف سازند و برخی مراجع نیز در گرفتن چک‌های بانک صادرات استنکاف ورزیدند تا اینکه ظاهراً با اعلان بانک صادرات هژبر یزدانی از زمره سهام‌داران بانک خارج شد.
- ۴۶- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سند شم ۲۰/۹۳۵۹۸، مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۰.
- ۴۷- همان، تلفنگرام شم ۳۲۲/۳۹۴۷، مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۱.
- ۴۸- همان، گزارش ساواک تهران شم ۲۰/۴۶۲۹۳، مورخ ۱۳۵۶/۱۱/۴.
- ۴۹- همان، گزارش شم ۲۵۱۵/ه‌ش، مورخ ۱۳۵۴/۱۰/۲۰.
- ۵۰- همان، گزارش شم ۵۱۴۳۴/ه‌ش، مورخ ۱۳۵۴/۱۲/۱۹.
- ۵۱- همان، گزارش شم ۲۵۱۴/ه‌ش، مورخ ۱۳۵۴/۱۰/۲۰.
- ۵۲- همان، گزارش شم ۲۰/۱۱۷۳۷۰، مورخ ۱۳۵۳/۹/۲۴.
- ۵۳- همان، گزارش از وزارت علوم و آموزش عالی شم ۴۴۳۸، مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۹.
- ۵۴- همان، گزارش به دفتر وزیر علوم و آموزش عالی شم ۶۹۵، مورخ ۱۳۵۴/۸/۱۹.
- ۵۵- همان، گزارش شم ۲۸۶۵/ه‌ش، مورخ ۱۳۵۷/۸/۸.
- ۵۶- همان، گزارش شم ۲۹۶۰/ه‌ش، مورخ ۱۳۵۷/۸/۱۵.
- ۵۷- اسناد لانه جاسوسی، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶ش، ص ۸۴۹.
- ۵۸- فهرست مستندات اسامی مؤسسات و سازمان‌های دولتی ایران، به کوشش مهوش بهنام، تهران: مرکز اسناد و مدارک علمی ایران و کتابخانه ملی ایران، چ دوم، ۱۳۶۸ش، ص ۱۵۵، ۲۵۷ و ۲۶۶.